

در بخشی از این خطبه ها آمده است: به ما میگویند دین از سیاست جدا است؛ اسلام میگوید دین و سیاست یکی است، سیاست جزء دین است.

مطبوعات ما یکسره متأسفانه مزدورند؛



به گزارش اسپادانا خبر، به مناسبت فرارسیدن چهلمین سالگرد برگزاری اولین نماز جمعه در دوران انقلاب اسلامی ایران در پنجم مرداد 1358، پایگاه اطلاع‌رسانی IR.KHAMENEI، متن و صوت خطبه‌های نماز جمعه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در چهارم شهدای قیام مردم یزد را که در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی (1357/2/22) در مسجد آل‌الرسول(ص) ایرانشهر در دوران تبعید ایشان ایراد شده است، برای اولین بار منتشر کرده است.

مشروح خطبه سال 57 آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد آل‌الرسول(ص) ایرانشهر به شرح زیر است:

خطبه اول

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین احمده حمداً متواتراً بتواتر آلائه و متواصلاً بتواصل نعمائه اشهد ان لا اله الا الله كما شهد بذلك رسله و شهادت بذلك ملائکته.

... دین مقدس اسلام، فقط دنیا و آخرت مردم را و زندگی مادی و معنوی انسان را از راه برنامه‌های هماهنگ، به سعادت و صلاح میرساند. چنین نیست که اسلام فقط آخرت مردم را آباد کند و کاری به کار دنیای مردم نداشته باشد. از جمله تهمت‌های بسیار ناجوانمردانه‌ای که دشمنان اسلام و دشمنان دین بر این آئین مقدس وارد کرده‌اند، یکی این است که گفته‌اند دین اسلام فقط به امور اخلاقی و معنوی میپردازد و به دنیای مردم کاری ندارد. این تهمتی است که اکنون چند قرن است که دشمنان و استعمارگران و در کنار استعمارگران، مستبدان و خودکامگان از آن بهره میبرند و استفاده میکنند. به مردم مسلمان تفهیم میکنند که باید فقط به فکر اخلاق خود و به فکر آخرت خود باشند؛ مسائل جهانی، مسائل سیاسی، مسائلی که مربوط به ارتباطات عظیم بین‌المللی است، به آنها ارتباطی ندارد و هستند کسانی که برای آنها تصمیم بگیرند و برای خود عمل کنند.

در حالی که دین مقدس اسلام برعکس این تصور، نقطه‌ی مقابل آن چیزی است که اینها گفته‌اند و میگویند. اسلام، دین زندگی است. در اسلام همان اندازه که مسائل معنوی و اخلاقی هست، مسائل سیاسی و دنیایی هست. به همان اندازه که نماز اهمیت دارد، جهاد در راه خدا اهمیت دارد. در نماز به همان اندازه که انسان باید به سوی خدا برود، باید به همان اندازه کین(1) و کید دشمنان خدا را هم بفهمد و در مقابل آنان جبهه بگیرد. چنین نیست که انسان مسلمان اگر نماز بخواند و عبادت کند و در کنج خلوتگاه محراب بنشیند، مسلمانی خود را کامل کرده باشد. مسلمان اگر می‌خواهد مسلمان کاملی باشد، به امور دنیا هم باید بپردازد، سیاست هم باید بفهمد، در سیاست هم باید مداخله کند.

به ما میگویند دین از سیاست جدا است؛ اسلام میگوید دین و سیاست یکی است، سیاست جزء دین است، جزو احکام دین است؛ مهم‌ترین بخش فقه ما، بخش سیاست است. به قول یکی از مراجع عظیم تقلید گذشته-رحمة الله علیه- (مُعظم(2) دین را سیاست تشکیل میدهد. احکام حکومت، مقررات مربوط به حاکم، وظایف حاکم در مقابل مردم، وظایف مردم در مقابل حاکم، قضاوت درباره‌ی اینکه چگونه انسانی میتواند حاکم باشد و صلاحیت این منصب را دارد و چگونه انسانی این صلاحیت را

ندارد، اینها همه مسائل فقه اسلام است؛ مجتهد همچنان که احکام صلات و صیام و زکات را استنباط میکند، اینها را هم باید استنباط بکند.

و یکی از مهم‌ترین مباحث فقه ما بحث ولایت است، یعنی بحث حکومت. امیرالمؤمنین (صلوات) و سلامه علیه) بخش مهمی از خطبه‌ها و نامه‌های خود را که در نهج‌البلاغه گرد آمده است، به مسئله حکومت اختصاص داده است؛ برای حاکم، معیارهایی بیان میکند؛ به مردم مسلمان می‌فهماند که باید چگونه حاکمی بر مردم مسلمان حکومت کند و این حق از آن کیست. و وقتی حاکمی با این شرایط بر مردم مسلمان حکومت کرد، وظیفه مردم در مقابل او چگونه است. وَاعْظُمَ مَا افْتَرَضَ الْإِسْلَامُ مِنْ تِلْكَ الْحَقُوقِ حَقَّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقَّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي؛ در میان حقوق گوناگون حق پدر به فرزند، حق فرزند به پدر، حق زن و شوهر با هم، حق برادران مسلم با هم، از همه مهم‌تر و از همه بزرگ‌تر، حق متقابل حاکم و رعیت است؛ بزرگ‌ترین حقوق این حق است. قَرِصَةُ قَرَضَ الْإِسْلَامُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ؛ فریضه‌ای است که بر گردن هر یک در مقابل دیگری خدای متعال قرار داده است. وقتی مردم مسلمان این حقوق را مراعات کردند، حاکم به حق خود در محکومین و در رعیت رسید، و محکومین حق خود را در دست حاکم و سیاست حاکم به دست آوردند، آن وقت نتیجه چه میشود؟ قَجَعَلَهَا نِظَامًا لِذُنُوبِهِمْ وَ عِزًّا لِذُنُوبِهِمْ؛ وقتی حاکم و محکوم، حقوق متقابل یکدیگر را مراعات کردند، دنیای آنان انتظام پیدا میکند، از حالت آشفتگی بیرون می‌آید، وضع اقتصادی و اجتماعی سامان پیدا میکند. و عِزًّا لِذُنُوبِهِمْ؛ دین آنان، فکر آنان، ایدئولوژی حاکم بر اجتماع آنان، عزت پیدا میکند.

امروز اگر مسلمانان عالم به اسلام عمل میکردند، جامعه‌ی خود را به وسیله‌ی اسلام - نه به وسیله‌ی مکتبی دیگر - نوسازی و بازسازی میکردند، جامعه‌ی اسلامی کافی بود که همه‌ی مردم دنیا را به اسلام بکشاند، کافی بود که مردم را به گرویدن به اسلام تشویق کند، که «صد گفته چون نیم کردار نیست» (3)...
پروردگارا! به محمد و آل محمد، تو را سوگند میدهم ما را با معارف اسلامی و معارف علوی آشنا بگردان.

اعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ. وَلَا أَتُمِّمُ عِبَادَتَكُمْ مَا أَعْبُدُ. وَلَا أَتَا عَابِدُ مَا عَابَدْتُمْ. وَلَا أَتُمِّمُ عِبَادَتَكُمْ مَا أَعْبُدُ. لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ. (4)

خطبه‌ی دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال على (عليه السلام): فلولاً حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء الا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم لالقيت خبلا على غاريها و لسقيت آخرها يكاس اولها و لالقيتم دنيكم هذه ازهد عندى من عطفة غنر. (5)

امیرالمؤمنین (صلوات) و سلامه علیه) آنچه را که گفته است عمل کرده است. بعد از آنکه مردم مسلمان گرد خانه‌ی آن حضرت را گرفتند و تصدی مقام حکومت را از او خواستند، علی بن ابی طالب بر سر یک دوراهی قرار گرفت: از طرفی بی‌اعتنائی او به همه‌ی زیورهای زندگی؛ همه‌ی آن جلوه‌هایی که در دنیا برای مردم دنیا جاذبه دارد، برای او ندارد؛ مردم قتل میکنند برای قدرت، جنایت میکنند به خاطر قدرت، دروغ و فریب و ربا در راه قدرت برای آنها کارهایی است روا و جایز، اما قدرت در نظر امیرالمؤمنین به خودی خود یک چیز کم‌ارزش است. با نظر کم‌ارزش [به آن] نگاه میکند، او را تحقیر میکند، او را پس میزند.

اما از طرف دیگر، امیرالمؤمنین مبیند اینجا حق انسانها مطرح است؛ اگر او زمام امور را به دست نگیرد، چه کسی زمام را به دست خواهد گرفت و چه کسی انسانها و مسلمانها را زنده خواهد کرد؟ چه کسی تبعیض و اختلاف طبقاتی را از بین خواهد برد؟ چه کسی اموال غصب‌شده را از غاصبان خواهد گرفت و به مغضوبان پس خواهد داد؟ چه کسی با ستمگران خواهد جنگید؟ چرا این حق عظیم انسانها را ندیده بگیرد؟ لذاست که حکومت را قبول کرد. میگوید: لولا حضور الحاضر، اگر نه این بود که مردم به طرف من آمدند؛ و قيام الحجة بوجود الناصر، و برای من مسلم شد که یاورانی خواهم داشت؛ و ما اخذ الله على العلماء، اگر نه این بود که خدا از دانایان و آگاهان پیمان گرفته است. دست آنها را بسته -انهایی که نمیدانند، معاقب نیستند به قدر آنان که میدانند؛ وای بر آن کسانی که میدانند و بر طبق تکالیفشان عمل نمیکند؛ یکی از بزرگ‌ترین تکالیف دانایان این است که آنها را که نمیدانند ارشاد کنند تا همه بدانند؛ اسلام این را میخواهد؛ اسلام میخواهد آنکه نمیدانند به وسیله‌ی آنکه میدانند آگاه بشود تا همه بدانند و ناگهان عالم اسلام و جامعه‌ی اسلام، همه با هم عمل کنند و پیش بروند؛ بر نادان نمی‌بخشاید از آنکه چرا نادان مانده است، بر دانا بیشتر نمی‌بخشاید که چرا عمل نکرده است و چرا نادان را آگاه نساخته است - خدا بر دانایان و آگاهان چه عهده گرفته؟ الا يقاروا، خوب گوش کنید، الا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم؛ دو کلمه است: خدا بر مردمان دانا و آگاه پیمان گرفته که بر سیری ستمگر و گرسنگی مظلوم صبر نکنند. همه‌ی آگاهان عالم، همه‌ی عالمان عالم، همه‌ی دانایان موظفند که به این تکلیف عمل کنند؛ این کلام امیرالمؤمنین است.

امیرالمؤمنین میگوید من حکومت را قبول کردم به خاطر همین پیمان؛ خدا از من پیمان گرفته، خدا مرا مجبور میکند که صبر نکنم، ساکت ننشینم. خدا از من میخواهد که من ظالم را سیر و مظلوم را گرسنه تحمّل نکنم، اجازه ندهم که بعضی بر بعضی ستم کنند. با این جور اقتضاء حکومت را قبول میکند امیرالمؤمنین. میگوید اگر این نبود، لالقيت خبلا على غاريها؛ ريسمان خلافت را روی پشتش می‌انداختم، او را رها میکردم که برای خودش هر جا رفت برود؛ این روش امیرالمؤمنین است.

ما مردم باید بدانیم که شیعه‌ی علی مسئولیتش از همه بیشتر است؛ چرا؟ چون رهبری، این چنین آگاه داشته، چون همه چیز به او گفته شده است. ادعای شیعه بودن، خود مسئولیتی دارد. آن کسانی که مدعی پیروی ائمه هستند، مسئولیت بزرگ‌تری دارند و عالمان‌شان مسئولیت سنگین‌تری. چگونه میتوان دم از اسلام زد و زندگی فردی و اجتماعی را طبق اسلام و با احکام اسلام تطبیق نکرد؟ چگونه میتوان مدعی پیروی علی بود و حقایق را ندانست و نگفت؟ لذاست که علمای تشیع، آگاهان،

دانیان، آن کسانی که به راستی شایستگی نام جانشین و پیرو علی را داشتند، در طول تاریخ هر جا نگاه میکنید، اینها را در مقابل قدرتهای مسلط و ستمگر می‌بینید. از زمان ائمه‌ی هدی (علیهم‌السلام) چنین بوده است تا روزگار ما، تا امروز. آن قدرتی که در مقابل کجی و نابسامانی ایستاده است در طول تاریخ و امروز هم می‌ایستد، قدرت علم، قدرت آگاهی مذهبی، قدرت پیروی از قرآن است و بس. آن جامعه‌هایی که دین را دارند و قرآن را دارند، مخصوصاً علی را دارند، آن جامعه‌ها بهتر و رساتر و مستحکم‌تر و مسلح‌ترند در مقابل نابسامانی‌ها و کجی‌ها. اگر در جامعه کجی و نابسامانی هست، هر جا که کجی و نابسامانی است - هر گوشه‌ای از زوایای جامعه - آن گوشه از دین به همان نسبت فاصله دارد. آن گوشه از آن دین نیست.

جامعه‌ی ما، مملکت ما، محیط ما، ما مردمی که مدّعی هستیم که شیعه‌ایم و پیرو علی، چقدر به احکام علوی نزدیک است؟ چقدر در آن عدالت و قسط هست؟ چقدر در او آزادی بیان هست؟ چقدر انسان متفکر و آگاه، حق دارد که بیندیشد و اجازه دارد که بگوید؟ امروز در همین زمان هم علمای بزرگ ما در ایران، در خارج ایران، مراجع عظیم تقلید و علمای بزرگ، همه همین را می‌گویند؛ سخن آنها در مقابل هیئت حاکمه‌ی ایران، امروز همین است.

این حوادث اخیر را شنیده‌اید؛ این حوادثی است که باید در نماز جمعه مطرح بشود؛ جزو فرائضی است که خطیب باید بگوید؛ ملزم است که افکار را در جریان بگذارد. من حرف تازه‌ای در این زمینه ندارم. خبر جدیدی که شما ندانید ندارم. آنچه من میدانم همان چیزی است که همه میدانید؛ غوغاست، اعتراض است. سخن از این است که مردم ناراضی‌هایی دارند. اعتراض‌هایی میکنند، حرف‌هایی میزنند. بر همه‌ی مسلمانها لازم است که اگر خود جزو آن معترضان نیستند، بدانند که این معترضان چه می‌گویند. ما درصددیم بدانیم که این معترضان چه می‌گویند. دو نکته را در اینجا حتماً باید عرض کنم و شما برادران و خواهران مسلمان بشنوید.

نکته‌ی اول این است که این اعتراض‌هایی که در سراسر ایران هست، بر خلاف آنچه که مطبوعات ما - که یکسره متأسفانه مزدورند - و وسائل ارتباط جمعی ما می‌گویند، اینها یک اقلیت نیستند، اکثریتند. در ایران هر حرکتی که علما بکنند، مردم دنبالشان هستند. علمای شیعه، مظهر توجه‌ها و خواست‌ها و انگیزه‌های مردمند. شما مردمی که در این شهر زندگی میکنید، مانند 35 میلیون مسلمان دیگری که در این مملکت هستند، مقلد هستند، تقلید میکنید. تقلید یعنی چه؟ یعنی پیروی از یک عالم دین؛ این یک چیزی است که شناخت یافت زندگی ایرانی، آن را اثبات میکند. انسان ایرانی، بدون تقلید زندگی نمیکند؛ از چه کسی تقلید میکند؟ تقلید از فلان روشنفکر؟ تقلید از فلان مهندس؟ تقلید از فلان سیاستمدار؟ ابد! تقلید از عالم و مرجع دینی و روحانی. اگر کسی بخواهد بداند که این حرکت، این قیام، این اعتراض، این سکوت - هرچه - هر حادثه‌ای که در ایران وجود دارد، متعلق به اقلیت است یا به اکثریت، باید ببیند آیا علما در این حرکت هستند یا نیستند. در هر حرکتی که علما هستند، این حرکت مال اکثریت مردم است؛ دلیلش هم این است که هر جا اینها یک پیغامی دادند، یک اعلامیه‌ای دادند، یک دعوتی کردند، گروه‌های کثیر مردم به ندای اینها پاسخ گفتند و آنها را اجابت کردند. این چه حرفی است که بعضی میزنند و روزنامه‌ها تکرار میکنند و میگویند اینها یک اقلیت چند هزار نفری هستند؟ این دروغ است. اینها یک اکثریت چندین میلیون نفری هستند؛ اینها مسلمان‌ها و شیعه‌ی این مملکتند؛ چه اقلیتی؟ مخالفین اینها اقلیتند؛ آن کسانی که اینها را و سخنانشان را تحمل نمیتوانند بکنند اقلیتند؛ اینها اکثریتند. این نکته‌ی اول.

نکته‌ی دوم این است که به چه انگیزه‌ای این حرکت‌ها، این تظاهرات، این تجمع‌ها، این منبر رفتن‌ها که علما، فضلا، مدرّسین، مراجع، علمای بزرگ، سخنرانی میکنند، بیانیه میدهند، حرف میزنند، به چه انگیزه‌ای این همه انجام میگیرد؟ از خودشان باید پرسید؛ خود آنها در بیانیه‌هایشان، در شعارهایشان، در گفته‌ها و نطق‌ها و سخنرانی‌هایشان این را برای ما روشن کرده‌اند؛ آنها می‌گویند در این مملکت باید اسلام باشد، در این مملکت باید قرآن حکومت کند، در این مملکت مردم باید اجازه داشته باشند که مسلمان باشند؛ همین. به کسی اجازه‌ی مسلمان ماندن داده نمیشود. تبلیغات و زرق و برق‌ها و فحشاء زورکی و فساد اجباری نمیگذارد مردم آن چنان که اسلام خواسته است بمانند. دخترها و پسرهای ما را دارند در منجلاب فساد غرق میکنند؛ این کانالهای تلویزیون، کانالهای فساد در داخل خانه‌های ما؛ این رمانهای هیجان‌انگیز، این مطبوعات رنگین‌نامه‌ی نفرت‌انگیز، این تبلیغات دروغین، این مسائل تجمل و آرایشی که مثل سیل دارد وارد این مملکت میشود، این مدهایی که آزادانه دارد بر گردن پسر و دختر ما تحمیل میشود، این زبانهای حق‌گویی که هر روز بیش از روز قبل بسته میشود، این حرف‌های دروغی که به آسانی و مثل آب رواج داده میشود، اینها اجازه نمیدهند که انسان مسلمان بماند. «چو گِل بسیار شد پیلان بلغزند»؛ (6) پیرها و پیل‌تن‌ها را هم دارند میلغزانند، جوان ما که جای خود دارد؛ همه‌ی حرف همین است؛ علما این را می‌گویند، مردم مسلمان این را می‌گویند؛ می‌گویند در این جامعه و مملکتی که نام مسلمان روی خود نهاده است، مردم باید مسلمان زندگی کنند، باید مقررات اسلامی اجرا بشود، باید آزادی باشد، باید اقتصاد سالم باشد.

... در یک مجمعی جمع شدند، در یک مسجدی اجتماع کردند، به نام عالم و مرجعی که او را خواستند شعار دادند؛ پاسخ شعار با گلوله داده شده؛ مردم در مقابل حرفی که می‌خواستند و سخنی که می‌خواستند ابراز بکنند هیچ تأمین جانی نداشتند؛ باز علما اعتراض کردند که چرا مردم را میکشید؟ و همین طور مطلب تا امروز ادامه پیدا کرده؛ ماجرا این است. صحبت اخلاگری نیست، صحبت «از خارج ایران آمده‌ای» نیست، صحبت اقلیتی نیست؛ این سخن مردم مسلمان این مملکت است. جوان و پیر و بازاری و دانشگاهی و روحانی و طلبه و واعظ و همه‌وهمه، حتی کارمندان دولتی و نظامیان و غیر ذلک در این خواست عمومی در سراسر ایران همراه بوده‌اند؛ همه دنبال علما راه افتاده‌اند؛ هر کس نماز میخوانده، هر که روزه می‌گرفته، هر که حج میکرده، هر که از علما تقلید میکرد، در این راه با علما همراه و همگام و هم‌هدف بوده؛ حالا بعضی اقدام کرده‌اند، بعضی [هم] که اقدام نکرده‌اند دلشان با علما بوده؛ اینکه اقلیت نشد؛ کدام اقلیت؟

پروردگارا! به محمد و آل محمد، تو را سوگند میدهم وضع گرفتاری مردم مسلمان را، این گره‌های کوری که جز به وسیله‌ی تدبیر مردمان خیرخواه و آگاه باز نمیشود و جز به همت مسلمانان از میان نمیرود، به لطف و کرمات این گرفتاری‌ها را برطرف بگردان.

اعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ. مَلِكِ النَّاسِ. إِلَهِ النَّاسِ. مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ. الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ. مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ. (7) صدق الله العليُّ العظيم.

- (1) کینه
- (2) بخش اعظم چیزی
- (3) منسوب به فردوسی
- (4) سوره‌ی کافرون «به نام خداوند رحمتگر مهربان. بگو: ای کافران! آنچه میپرستید نمیپرستم، و آنچه میپرستم شما نمیپرستید، و نه آنچه پرستیدید من میپرستم، و نه آنچه میپرستم شما میپرستید. دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم.»
- (5) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 3
- (6) سعدی. گلستان، باب پنجم، حکایت 17 (بگفت آنجا پری‌رویان نغزند / چو گل بسیار شد پیلان بلغزند)
- (7) سوره‌ی ناس؛ «به نام خداوند رحمتگر مهربان. بگو: پناه میبرم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شرّ وسوسه‌گر نهان؛ آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه میکند، چه از جنّ و [چه از] انس.»

برچسب ها: [آیت‌الله خامنه‌ای](#) [1]

[حکومت پهلوی](#) [2]

[انقلاب](#) [3]

[تاریخ](#) [4]